

فهرست

مقدمه	۷
۱. شجاعت خلاق بودن	۹
۲. ماهیت (طبیعت) خلاقیت	۳۷
۳. خلاقیت و ذهن ناهشیار	۵۷
۴. خلاقیت و رویارویی	۷۹
۵. معبد اوراکل به عنوان درمانگر	۹۷
۶. دربارهٔ محدودیت‌های خلاقیت	۱۱۵
۷. شور و شوق برای شکل [دادن]	۱۲۷
پیوست: تنگنای بشر در گفتگو با رولو می	۱۴۳
یادداشت‌ها	۱۵۵

پيشگوش به دو هميشه استاد
به ياسد لار زباخ و لادب يار سر
مير جلال الدين كنز لار

و

به نگار گر نگاره عصر عاشورا [اينباخ]
مصود فر شيان

(مترجم)

مقدمه

من زندگی ام را با پرسش‌های گیرا و فریبندهٔ خلاقیت سپری کرده‌ام. پرسش‌هایی از این دست که چرا در علم و هنر یک ایدهٔ بدیع و نظری خلاق در لحظه‌ای خاص از ساحت ناهشیاری پدیدار می‌شود؟ رابطهٔ بین نبوغ و استعداد با عمل خلاق و نیز خلاقیت و مرگ چیست؟ چرا نمایش بدون کلام (لال‌بازی)^۱ یا یک رقص این چنین شادمانان می‌سازد؟ هومر^۲ چگونه با پدیدهٔ زمختی چون جنگ تروا روبه‌رو می‌شود و از آن شعری به نظم درمی‌آورد که راهنمای اصول اخلاقی کل تمدن یونان می‌شود؟

من این پرسش‌ها را نه به عنوان کسی که بیرون گود ایستاده و از دور نظاره‌گر است بلکه آنها را به عنوان شخصی که خود دستی بر آتش علم و هنر دارد جویا شده‌ام. این پرسش‌ها را از دل شور و اشتیاق شخصی‌ام بیرون کشیده‌ام. برای نمونه در هنگام تماشای دورنگی که آنها را در حاشیهٔ صفحهٔ [نقاشی] با یکدیگر درآمیختم (و به شکل یکرنگ پیش‌بینی‌ناپذیر درآوردم). آیا اینکه انسان در شتاب تند تکامل، لحظاتی درنگ می‌کند تا بر دیوارهٔ غارها در لاسکاو^۳ یا آلتامیرا^۴ نقش گوزن قهوه‌ای‌رنگ مایل به قرمز و گاومیشی را بکشد، طرحی که آثار به‌جای مانده از آن هنوز هم ما را سرشار از بهت و ستایش ناباورانه می‌کند، خود یک ویژگی برجسته و تمایزبخش انسان نیست؟ آیا گمان نمی‌رود که درک زیبایی خود راهی است به سوی حقیقت؟ آیا فرض بر این نیست که «زیبایی»^۵ — واژه‌ای که فیزیک‌دانان آن را برای توصیف اکتشافات خود به‌کار می‌برند — کلید واقعیت غایی است؟ آیا حق با جویس^۶ نیست که می‌گوید هنرمند «وجدان پدید نیامدهٔ یک تبار را می‌آفریند»؟

1. mime

۲. Homer (سدهٔ ۸ یا ۹ ق.م). شاعر یونانی. از زندگانی او اطلاع زیادی در دست نیست. تاریخ‌نگاران دربارهٔ زمان و مکان تولد او و نیز انتساب دو اثر ایللیاد و ادیسه به وی اختلاف‌نظر دارند. (م). (منبع: فرهنگ اعلام سخن)

3. Lascaux

4. Altamira

5. elegance

6. Joyce

فصل‌های این کتاب بخشی از اندیشه‌ورزی‌های من است که به نگارش درآمده و از سخنرانی‌های من در کالج‌ها و دانشگاه‌ها گردآوری شده‌اند. من همواره درباره چاپ آنها تردید داشته‌ام چرا که ناقص به نظر می‌آمدند. اما بعدها دریافتم که این کیفیت «ناتمام» برای همیشه پابرجاست و این خود بخشی از فرایند خلاق است. چنین درکی سازگار است با این واقعیت که بسیاری از افرادی که این سخنرانی‌ها را شنیده‌اند، تشویق به چاپ و نشر آنها شدند.

نام این کتاب برگرفته است از اثری از پاول تیلیش^۱ با عنوان «شجاعت بودن» و این دینی است که من به اقرار کردنش می‌بالم و از آن خرسندم. اما آدمی نمی‌تواند در خلأ باشد. ما بودن خویش را با خلق کردن و آفریدن ابراز می‌کنیم. خلاقیت پیامد ضروری بودن است. به علاوه واژه شجاعت در کتاب من چیزی است فراتر از چند صفحه نخست کتاب و اشاره دارد به حالت ویژه‌ای از شجاعت که برای کار خلاق لازم و ضروری است. این نکته به ندرت در بحث‌هایی که پیرامون خلاقیت داریم بیان می‌شود و در نوشته‌هایمان حتی بسیار کمتر به این پدیده می‌پردازیم.

در اینجا مایلم مراتب سپاس‌گزاری‌ام را از چند تن از دوستان که همه یا بخشی از نسخه دست‌نویس این کتاب را خوانده و پیرامون آن با من به گفتگو نشسته‌اند را به جای آورم: ان هاید^۲، مگ‌داندز^۳ و الینور رابرتز^۴.

نوشتن این کتاب بیشتر از همه شادمان‌ام کرد. چه خود دلیلی شد برای اندیشیدن و تعمق دوباره درباره همگی این پرسش‌ها. امید من تنها این است که این کتاب همان‌گونه که برای من در به سرانجام رساندنش بود به خوانندگان نیز لذتی مضاعف و فزاینده بخشد.

رولو می
هلدرنس، نیوه‌پشایر

۱. Paul Tillich - پل تیلیش (۲۰ آگوست ۱۸۸۶ - ۲۲ اکتبر ۱۹۶۵) الهی‌دان و فیلسوف آلمانی تبار مشهور و بزرگ‌ترین متکلم قرن بیستم امریکا است. به‌طورکلی هدف اصلی وی در مجموع فعالیت‌های علمی و دانشگاهی‌اش آن بود که مسیحیت را به شکلی قابل‌فهم و متقاعدکننده برای مردم معرفی کند. (م). منبع: ویکی‌پدیا

2. The courage to be
3. Ann Hyde
4. Magda Denes
5. Elinor Roberts



شجاعت خلاق بودن

ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که در آن زمانه‌ای روبه‌مرگ است و زمانه‌ای دیگر هنوز زاده نشده است. در نگاه و برانداز خود، نمی‌توان با مشاهده تغییرات بنیادین در اصول اخلاقی جنسی، سبک‌های ازدواج، ساختارهای خانواده، دین و آیین، تکنولوژی و فن‌آوری و تقریباً تمامی جوانب زندگی مدرن و امروزی تردیدی به خود راه داد. و در پس همه اینها، تهدید بمب هسته‌ای، که اگرچه فروکش کرده و از ما دور شده است؛ اما هرگز ناپدید نمی‌شود. زندگی کردن توأم با حساسیت در این روزگار بلا تکلیفی، در واقع نیازمند شجاعت است و آن را می‌طلبد.

یک انتخاب پیش روی ما است. آیا همین‌که لرزه افتادن بر بنیان‌ها و شالوده‌های زندگی خویش را احساس کردیم بایستی گوشه‌نشین اضطراب و وحشت شویم و در آنها پهلوی بگیریم؟ آیا به خاطر ترس از کف دادن کنگره‌های آشنا باید زمین‌گیر شویم و ناتوانی مان را با بی‌تفاوتی لاپوشانی کنیم؟ اگر چنین کنیم شانس خود را برای شرکت در شکل دادن و ساختن آینده را واگذار خواهیم کرد. ما ویژگی شناساننده و تمایزبخش انسان - یعنی تأثیر پذیرفتن تکامل‌اش از آگاهی خویش - را قربانی و تباه خواهیم ساخت. آنگاه کورکورانه تسلیم نیروی ویرانگر تاریخ شده‌ایم و شانس مان برای اینکه در آینده به جامعه‌ای عادلانه‌تر و انسانی‌تر دست‌یابیم بر بادرفته است.

یا اینکه شجاعت را پدیده‌ای ضروری و بایسته برای صیانت از حساسیت، آگاهی و مسئولیت مان در رویارویی با تغییرات اساسی و بنیادین بدانیم؟ آیا آگاهانه شرکت خواهیم جست در ساختن جامعه‌ای نو - حال هر اندازه هم که کم و کوچک باشد؟ من امیدوارم که انتخاب ما مورد اخیر باشد، چرا که بر مبنای آن در این کتاب سخن خواهم گفت.

ما به چیز تازه‌ای فراخوانده می‌شویم. به ناکجاآبادی که از آن هیچ انسانی نیست، به جنگلی رانده می‌شویم که در آن هیچ‌گونه راه آشنا و تکراری وجود ندارد و از آنجا هیچ‌کس برای راهنمایی‌مان بازنگشته است. این چیزی است که وجودگرایان^۱ به آن اضطراب نیستی^۲ می‌گویند. زندگی در آینده یعنی جهش زدن به [جایگاهی] نامعلوم و این کار نیازمند میزانی از شجاعت است، چه هیچ نمونه در دسترس و فوری در اختیارمان نیست و افراد اندکی آن را درک می‌کنند.

۱. شجاعت چیست؟

این شجاعت نقطه مقابل یأس خواهد بود. ما بارها با یأس روبه‌رو می‌شویم. در واقع آن‌گونه که هر فرد حساس در طول دهه‌های گذشته در این مرزوبوم به آن دچار بوده است. از این روست که کی‌یر کِگارد، نیچه، کامو و سارتر مدعی شده‌اند که شجاعت نبود یأس نیست بلکه توانایی و ظرفیت به پیش رفتن با وجود یأس است. این‌گونه نیست که شجاعت نیازمند خیره‌سری و لجاجت محض باشد چون ما ناگزیر از خلق کردن و آفریدن با دیگران هستیم. اما اگر ایده‌های اصیل و نوی خود را ابراز ندارید و اگر به وجود خویش گرایش نسپارید، به خویش‌تن خیانت خواهید کرد. هم‌چنین بابت اینکه در ساختن و پرداختن نقش و عهده‌داری خود توفیق چندانی نداشته و ناکام بوده‌اید، نسبت به جامعه خویش نیز خیانت‌پیشه خواهید بود. ویژگی برجسته این شجاعت این است که نیازمند مرکزیتی درون وجود ماست، بی‌آنکه خود احساس خلأ و تهی بودن داشته باشیم. «تهی بودن» درونی برابراست با بی‌احساسی بیرونی که به نوبه خود در درازمدت به ترسویی و بزدلی می‌انجامد. به همین دلیل است که ما بایستی همواره تعهد خویش را در مرکز وجودمان بنیان نهیم و گرنه در نهایت هیچ‌گونه تعهدی اصیل نخواهد بود. گذشته از این، شجاعت را نبایستی با بی‌توجهی و بی‌ملاحظگی اشتباه کرد و یکی

1. existentialists
2. anxiety of nothingness

دانست. آنچه وانمود به شجاعت می‌کند ممکن است صرفاً بی‌پروایی از آب درآید که در خدمت جبران ترس ناهشیار فرد است و گواهی باشد بر جاهل‌مآبی به مانند آنچه که در خلبانان «پرشور و حرارت»^۱ در جریان جنگ جهانی دوم مشاهده شد. سرانجام این بی‌ملاحظه‌گری‌ها خود را به کشتن دادن است یا دست‌کم داغان شدن کلهٔ فرد با باتوم افسر پلیس و هر دو مورد به‌ندرت روش‌های سازنده نشان دادن شجاعت هستند. شجاعت مانند عشق و وفاداری نیست که فضیلت یا ارزشی باشد در میان دیگر ارزش‌های فردی. شجاعت شالوده‌ای است که زیربنای تمامی ارزش‌ها و فضائل فردی است و آنان را جامهٔ واقعیت می‌پوشاند. بدون شجاعت، عشق در وابستگی محض رنگ می‌بازد و اهمیت خود را از دست می‌دهد. بی‌شجاعت وفاداری ما هم‌رنگی با جماعت می‌شود.

واژهٔ شجاعت courage، ریشهٔ یکسانی دارد با واژهٔ فرانسوی Coeur که به معنای «قلب»^۲ است. بنابراین همان‌گونه که قلب فرد خون را در دست‌ها، پاها و مغز شخص پمپاژ می‌کند و تمامی اعضای جسمانی برای کار توانمند می‌سازد، به همان نحو نیز شجاعت همگی فضائل روان‌شناختی را ممکن می‌سازد. بدون شجاعت دیگر ارزش‌ها با رونوشت محض شدن از فضیلت می‌پژمرد.

در نوع انسان، برای وجود (هستی) داشتن و ممکن شدن، شجاعت ضروری است. اگر خود^۳ بخواهد واقعیت داشته باشد و تحقق یابد، لازمه‌اش نوعی تعهد و ابراز خویش^۴ است. و این است تفاوت بین انسان و دیگر موجودات طبیعت. هستهٔ بلوط رشدی خودبه‌خودی درخت بلوط می‌شود. [برای آن] هیچ تعهدی ضروری و لازم نیست. به همین ترتیب بچه‌گربه بر اساس غریزه تبدیل به گربه می‌شود. در موجودات و آفریده‌هایی از این دست، ماهیت و وجود یکی هستند. اما در نوع انسان، مرد و زن تنها با انتخاب‌های خویش و تعهد و پایبندی به آنها است که انسان بالغ و کاملی می‌شوند.

انسان‌ها با تصمیمات چندین و چندباره‌ای که همه‌روزه می‌گیرند به ارزش، بزرگی

1. Hot fliers
2. heart
3. self
4. assertion of self

و شأن دست می‌یابند. از این رو است که پاول تیلیش از شجاعت به عنوان یک ویژگی هستی‌شناختی^۱ صحبت می‌کند- چه برای هستی ما اساسی و بنیادین است.

۲. شجاعت جسمانی^۲

این ساده‌ترین و آشکارترین گونه شجاعت است در فرهنگ آمریکا، شجاعت جسمانی بیشتر برگرفته است از اسطوره‌ها و پیشینیان. در نمونه‌های نخستین [فرهنگ آمریکا] قهرمانان پیش‌گامی بوده‌اند که خود مجری قانون شده‌اند، کسانی که زنده ماندند چون توانستند هفت تیر خود را نسبت به حریف‌شان سریع‌تر بکشند و ماشه را بچکانند- و فراتر از همه اینها- آنان کسانی بودند که با اعتمادبه‌نفس توانستند تنهایی حتمی و اجتناب‌ناپذیر دوری از وطن را در جایی تاب بیاورند که نزدیک‌ترین همسایه به آنها ده‌ها کیلومتر دورتر بوده است.

اما این تناقض‌ها در میراثی که از پیشینیان به دست ما آمریکایی‌ها رسیده بی‌درنگ بر ما آشکار است. فارغ از این که دلاوری و تهور به دست نیاکان ما ایجاد شده، این گونه از شجاعت اکنون نه تنها سودمندی‌اش را از دست داده بلکه در وحشی‌گری و درنده‌خویی^۳ از بین رفته است. در دوران کودکی‌ام در شهر کوچک میدوست^۴ از پسر بچه‌ها مشت و مشت‌کاری انتظار می‌رفت. اما مادران ما نظر دیگری داشتند. بنابراین بچه‌ها در مدرسه گوش‌مالی داده می‌شوند و سپس در خانه نیز بابت این زدوخوردها تنبیه شده و تازیانه می‌خورند. این به‌ندرت روشی سودمند برای ساختن و پرداختن منش است. به عنوان یک روان‌کاو یا روان‌تحلیل‌گر، بارها از مردانی شنیده‌ام که هنگام کودکی ظریف و حساس بوده‌اند و نتوانسته‌اند یاد بگیرند که چگونه با درب‌وداغان کردن دیگران، آنها را وادار به فرمان‌برداری و اطاعت از خود کنند؛ در نتیجه همیشه در زندگی خویش محکوم به ترسویی و بزدلی بوده‌اند.

آمریکا در میان خشن‌ترین ملت‌های به‌اصطلاح متمدن است. میزان ارتکاب به قتل

1. ontological
2. physical
3. brutality
4. Midwest

در این کشور سه تا ده برابر آن چیزی است که در کشورهای اروپایی رخ می‌دهد. یک دلیل مهم و اصلی این پدیده تأثیری که ما از سنگ‌دلی و درنده‌خویی اجداد خود پذیرفته‌ایم.

ما نیازمند نوع دیگری از شجاعت هستیم که در آن نه خشونت شایع و مهارگسیخته باشد و نه برخورداری از آن منوط به ابراز داشتن قدرت خودمحورانه ما بر دیگران است. من شکل تازه‌ای از شجاعت بدنی را پیشنهاد می‌کنم: کار کشیدن از بدن نه برای رشد عضلانی و پرورش اندام بلکه برای گستراندن و بالا بردن حساسیت. این نوع شجاعت همان‌گونه که نیچه خاطر نشان می‌کند، آموختن و فراگیری اندیشیدن با بدن است. این شجاعت ارزش نهادن به بدن است با همدلی با دیگران، جلوه کردن و ابراز داشتن خود به عنوان چیزی زیبا و سرچشمه‌ای جوشان و سرشار از لذت.

نگاهی این چنین به جسم و بدن به واسطه تأثیر پذیرفتن از یوگا، مراقبه، ذن بودیسم و دیگر روان‌شناسی‌های دینی برخاسته از تفکر و اندیشه شرقی در آمریکا در حال پدید آمدن است. در این سنت‌ها بدن مورد سرزنش و ملامت نیست، بلکه به عنوان خاستگاه و منشأ غرور معقول و به‌جا ارج نهاده می‌شود. من این دیدگاه را برای موضوع شجاعت جسمانی مان که نیاز ما در گام نهادن به سوی جامعه نوین است پیشنهاد می‌کنم.

۳. شجاعت اخلاقی^۱

دومین گونه از شجاعت، شجاعت اخلاقی است. بسیاری از افرادی را که می‌شناسم که شجاعت اخلاقی بسیاری داشته‌اند، عموماً از خشونت بیزار بوده‌اند. برای نمونه الکساندر سولژنیتسن^۲ را در نظر بگیرید. نویسنده روسی که یک‌تنه در برابر قدرت و هیمنه دستگاه اداری و حکومتی شوروی در اعتراض به رفتار غیرانسانی و ستم‌کارانه با

1. moral courage

۲. Aleksander Solzhenitsyn: الکساندر ایسائوویچ سولژنیتسین (۱۱ دسامبر ۱۹۱۸-۳ اوت ۲۰۰۸) نویسنده مشهور اهل روسیه و برنده جایزه ادبیات نوبل در سال ۱۹۷۰ میلادی است. وی به خاطر افشای جنایات جوزف استالین در رمان‌هایش، بیست سال را در تبعید گذراند. رمان‌های مجمع‌الجزایر گولاگ و یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ از شاهکارهای الکساندر سولژنیتسین هستند. (م). منبع: ویکی‌پدیا

زنان و مردان در اردوگاه‌های زندان روسیه ایستاد. کتاب‌های بسیار او— که گویاترین بیان از روسیهٔ مدرن است— فریادی است تکان‌دهنده که از نظر جسمانی، روان‌شناختی و معنوی لرزه بر اندام هرکسی می‌اندازد. شجاعت اخلاقی او از این‌رو برجسته‌تر و چشمگیرتر است که او یک آزادی‌خواه نیست بلکه یک ملی‌گرای روس است. او نماد ارزشی است که در این آشفته‌بازار دنیا به دست فراموشی سپرده شده است و پیدایش نیست. ارزش ذاتی انسان به خاطر انسانیتش فارغ از هرگونه گرایش سیاسی او بایستی خود نیز به تنهایی پاس داشته شود.

با مشی داستایوفسکی وار برخاسته از روسیهٔ کهن (آن‌گونه که استانی کونتیز^۱ او را توصیف می‌کند) سولژنیتسن اعلام می‌دارد: «اگر دست شستن از جانم باعث اعتلای حقیقت می‌شود، من با خشنودی و خرسندی این کار را خواهم کرد.»

وی از سوی پلیس شوروی بازداشت و به زندان انداخته می‌شود. داستان از این‌جا قرار است که او را برهنه کرده و از جلوی جوخهٔ آتش می‌گذرانند. هدف پلیس این بود که اگر نتوانستند از جنبهٔ روان‌شناختی او را وادار به سکوت کنند، با مرگ از وی چشم‌زهره بگیرند و بترسانندش؛ البته فشنگ‌های آنان مشقی بود. سولژنیتسن، بی‌باک و سرکش، اکنون در سوئیس در تبعید به سر می‌برد: جایی که او به ایفای نقش مزاحم خود ارائه می‌دهد و راه انتقادگری مشابه را در میان دیگر کشورها— مانند ایالات متحده آمریکا— هموار می‌کند، در جاهایی که مردم‌سالاری ما آشکارا در برابر اصلاحات بنیادین ایستادگی می‌کند. بنابراین تا زمانی که کسانی با شجاعت اخلاقی سولژنیتسن وجود دارند، می‌توانیم مطمئن باشیم که پیروزی «آدم‌آهنی‌ها بر انسان» هنوز فرا نرسیده است.

شجاعت سولژنیتسن، مانند دلآوری اخلاقی بسیاری از کسان چون خودش، نه تنها از بی‌باکی و بی‌پروایی وی برمی‌خیزد و بلکه برآمده از غم‌خواری او نسبت به رنج‌های انسان است که در خلال دوران محکومیت خویش در اردوگاه زندانیان سیاسی شوروی به خود دیده است. این اهمیت بالایی دارد— و در واقع تقریباً یک قانون است— که ریشهٔ شجاعت اخلاقی در چنین همانندسازی‌هایی است که فرد با هم‌نوعان انسانی خود

1. Stanley kunitz

به واسطه حساسیت خویش انجام می‌دهد. وسوسه می‌شوم که چنین پدیده‌ای را «شجاعت ادراکی»^۱ نام گذارم زیرا وابسته و منوط است به توانایی درک فرد، قابلیت که می‌گذارد فرد خود رنج دیگران را ببیند. اگر به خود اجازه دهیم که شر را تجربه کنیم، آن‌گاه وادار می‌شویم که درباره آن کاری کنیم. این حقیقت است- و در همه ما دیده می‌شود- هنگامی که نخواهیم خود را گرفتار کنیم و به دردمس اندازیم، آن زمان که نخواهیم با موضوعی رویاروی شویم که به هر حال به کمک کسی بشتابیم که عادلانه با او رفتار نشده، ما راه را بر ادراک خود بسته‌ایم، ما همدلی خود را از فردی که به آن نیاز دارد دریغ داشته‌ایم. بنابراین شایع‌ترین نوع بزدلی در روزگار ما خود را پشت این گفته پنهان می‌سازد: «نمی‌خواهم خودم را گرفتار کنم و به دردمس بیندازم.»

۴. شجاعت اجتماعی^۲

سومین نوع شجاعت درست نقطه مقابل آن چیزی است که بی تفاوتی توصیف می‌شود و من آن را شجاعت اجتماعی می‌نامم. این شجاعتی است در رابطه با انسان‌های دیگر و قابلیت به خطر انداختن خود به امید دست‌یابی به صمیمیتی معنادار. شجاعتی که فرد در هر مقطع از زمان خود را در ضمن یک رابطه هزینه و صرف می‌کند که البته نیازمند یک پذیرا بودن^۳ فزاینده است.

صمیمیت به شجاعت نیاز دارد چه خطر کردن [در آن] گریزناپذیر است. در آغاز نمی‌توانیم بدانیم که رابطه چگونه بر ما اثر خواهد گذاشت. همچون یک ترکیب شیمیایی، اگر یکی از ما تغییر کند، هر دوی مان چنین خواهیم شد. آیا [رابطه] ما در خودشکوفایی رشد می‌کند یا این‌که هر دو را به کام نابودی می‌کشاند؟ چیزی را که می‌توان از آن مطمئن بود این است که اگر ما در جریان رابطه خویشتن را کاملاً در معرض خیر و شر قرار دهیم چندان از آن بی‌نصیب و بی‌تأثیر نخواهیم بود.

رسم رایج روزگار ما پرهیز از پرداختن به شجاعتی است که لازمه صمیمیت اصیل است که این امر با جابه‌جایی آن به بدن و تبدیل شجاعت به مسئله‌ای صرفاً جسمانی

1. Perce/ Ptual courage

2. social courage

3. openness

میسر می‌شود. در جامعه ما برهنگی جسمانی بی‌دردسرت‌تر و آسان‌تر است از برهنگی روان‌شناختی یا معنوی. راحت‌تر است بدن یکدیگر را سهیم باشیم تا این‌که بخواهیم خیال‌پردازی‌ها، بیم و امیدها و الهامات خویش را با هم در میان گذاریم، چه آنها برای مان بیشتر جنبه شخصی دارند و با این کار انگار تجربه کسی را داریم که خود را آسیب‌پذیر ساخته است. بنا به دلایل عجیب‌وغریبی ما بابت در میان گذاشتن [مفاهیمی] که مهم‌ترین موضوعات هستند، شرمندیم. از این‌رو است که افراد ساختن و پروراندن رابطه را که بسیار خطرناک‌تر است - با پریدن به رختخواب و ختم فوری همه‌چیز به آن - دور می‌زنند. و در پایان بدن یک شیء است و می‌توان به شکل مکانیکی با آن رفتار کرد.

اما صمیمیتی که در سطح جسمانی آغاز شده و در آن باقی می‌ماند به سمت بی‌اصالت بودن می‌رود و بعدها خود را در حالی می‌یابیم که از پوچی گریزانیم. شجاعت اجتماعی اصیل هم‌زمان در بسیاری از سطوح شخصیت به صمیمیت نیاز دارد. تنها با انجام پذیرفتن و محقق شدن چنین چیزی است که فرد می‌تواند بر خودبیگانگی شخصی چیره شود. بنابراین جای شگفتی نیست که کسانی را می‌بینیم که با تب‌وتاب اضطراب و نیز لذت انتظار شروع می‌کنند؛ و هرچه رابطه عمیق‌تر و ژرف‌تر می‌گردد با لذت و اضطرابی تازه مشخص و جلوه‌گر می‌شود. هر ملاقات می‌تواند پیام‌آور تقدیر نامعلومی باشد که در انتظار ما است و نیز البته محرکی باشد برای لذت هیجان‌انگیز بابت شناخت اصیل فردی دیگر.

شجاعت اجتماعی نیازمند رویارویی با دو نوع ترس متفاوت است. اتورانک^۱، یکی از نخستین روان‌تحلیلگران این ترس‌ها را به زیبایی شرح داده است. او ترس اول را «ترس از زندگی»^۲ می‌نامد. این ترسی است از زندگی کردن مستقلانه و خودمختار، ترس از ترک شدن و نیاز به وابستگی به کس دیگر. این ترس خود را در نیاز فرد به غرق ساختن و درگیر کردن کامل خویش در رابطه نشان می‌دهد. تا آنجا که چیزی از خود فرد در ارتباط برجای نمی‌ماند. در واقع فرد بازتاب و تصویری می‌شود از کسی که وی به او عشق می‌ورزد - و البته دیر یا زود برای شریک خود خسته‌کننده و

1. Otto Rank
2. Life fear

ملال آور می‌شود. آن‌گونه که رانک توضیح می‌دهد، این ترس از خودشکوفایی است. رانک که تا حدود چهار سال پیش از [جنیش] آزادی زنان زیست تأکید داشت که این‌گونه از ترس بیشتر مخصوص زنان است.

آن‌سوی دیگر ترس را رانک «ترس از مرگ»^۱ می‌خواند. که ترس از فراگرفته شدن و غرق شدن کامل توسط دیگران است. ترس از دست دادن خویشتن^۲ خود و خودمختاری فرد است. ترس از سلب شدن و به یغما رفتن استقلال شخصی می‌باشد. به گفته رانک این ترس بیشتر با مردان پیوند دارد، چرا که آنها می‌کوشند برای به شکست کشاندن رابطه‌ای که بیش از اندازه صمیمی می‌شود، راهی را برای کناره‌گیری شتاب‌زده باز بگذارند.

درواقع، اگر رانک در روزگار ما می‌زیست موافقت می‌کرد که به یقین بایستی با هر دو نوع ترس رویاروی شد. هم مردان و هم زنان و هرکدام مان به فراخور حال خویش. همگی ما در زندگی خود بین این دو ترس در نوسان هستیم. در حقیقت اینها گونه‌هایی از اضطراب می‌باشند که در انتظار کسی هستند که به کسی دیگر علاقه دارد و در فکر او است. اما اگر رو به سوی خودشکوفایی گام برمی‌داریم، رویارویی با این دو گونه ترس و نیز آگاهی از این‌که رشد فردی تنها با خود بودن نیست بلکه در سهیم شدن مان با دیگران نیز هست، ضروری است.

آلبر کامو^۳ در تبعید و سلطنت^۴ داستانی را به نگارش درآورده است که این دو نوع شجاعت متضاد و رو در روی هم را شرح می‌دهد. «هنرمند در کار»^۵ داستان یک نقاش فقیر پاریسی است که به‌ندرت می‌تواند پول کافی برای سیر کردن شکم زن و بچه‌اش

1. death fear

2. self

۳. Albert Camus - آلبر (۱۹۱۳-۱۹۶۰م). نویسنده، روزنامه‌نگار داستان‌نویس، و نمایش‌نامه‌نویس فرانسوی. کامو در آثار خود به دنبال یافتن راهی برای زندگی است، راهی که بر منطق، عشق و احساس استوار باشد و بر محور اندیشه و تفکر قرار گیرد. اصل اصالت انسان مهم‌ترین اصلی است که کامو بر آن تأکید می‌کند. (م). منبع: فرهنگ اعلام سخن.

۴. in Exile and Kingdom - کتاب با مشخصات زیر ترجمه و چاپ شده است: تبعید و سلطنت، ترجمه محمد رضا آخوندزاده. تهران: ققنوس، (۱۳۸۵)

5. Artist at work

به دست آورد. هنگامی که هنرمند در بستر مرگ است، بهترین دوستش بوم نقاشی را می‌یابد که این هنرمند در حال کار بر روی آن بوده است. تمام تابلوی نقاشی سفید است به جز یک واژه که به شکل ناخوانا و با حروفی بسیار کوچک در وسط صفحه خودنمایی می‌کند. این واژه می‌تواند تنهایی Solitary باشد. تنها بودن و دورنگه داشتن خود از رویدادها، حفظ آرامش ذهن که برای گوش سپردن به خود ژرف‌تر شخص ضروری است. یا می‌تواند Solidary باشد- یعنی «زندگی کردن در بازار»: یکپارچگی، درهم‌تنیدگی و یا به تعبیر مارکس همانندسازی با توده‌ها^۱. اگرچه این دو واژه متضاد یکدیگرند اما تنهایی و درهم‌تنیدگی هر دو ضروری‌اند، اگر هنرمند بخواهد آثاری بیافریند که نه تنها در روزگار خویش برجسته و مهم باشند بلکه در آینده نیز بتوانند برای نسل‌های دیگر حرفی برای گفتن داشته باشد.

۵. یک تناقض شجاعت

در اینجا تناقض عجیبی که ویژگی تمامی انواع شجاعت است پیش روی ماست این به نظر متضاد و مغایر می‌آید که بایستی تعهد کامل داشته باشیم و در عین حال آگاه از این که ممکن است اشتباه کنیم و به خطا برویم. این رابطه دیالکتیکی است که بین ایمان و یقین و شک و تردید برقرار می‌باشد و ویژگی بالاترین گونه‌های شجاعت، و تعاریف ساده‌انگارانه‌ای را که شجاعت را با رشد صرف یکی و همسان می‌دانند، رد و نفی می‌کند.

کسانی که کاملاً اطمینان دارند تنها موضع آنها درست است، خطرناک‌اند. چنین یقینی نه تنها جوهر و ذات تعصب است بلکه کوتاه‌فکری و تحجر^۲ که بسیار ویرانگر نیز هست، برادرخوانده آن است. چه فرد را از فراگیری و آموختن حقیقت نو باز می‌دارد. و این خود گویای مرگ و پایان یافتن خاموش تردیدهای ناخودآگاه است. و آن‌گاه فرد ناگزیر از پای فشردن دو چندان بر باور خویش است تا نه تنها مخالفان خود بلکه تردیدهای ناخودآگاه‌اش را نیز ساکت کند. من هرگاه لحن [قاطعانه] «کاملاً

1. Identifying with masses
2. Fanaticism